

## پیدایش جهان مدرن (۱۷۸۰-۱۹۱۴)

### علل تمایز اروپا

نوشته Christopher BAYLY

در آغاز قرن هجدهم، بخش اعظم تولیدات صنعتی (مانوفاکتوری) در آسیا متمرکز بوده و سطح بازدهی کشاورزی در چین و یا هند به مراتب بالاتر از اروپا بود. پس چگونه در طول تنها یک قرن، تناسب قوا واژگون شده و قاره کهن به مرکز جهان بدل گشت؟

عوامل چندی در پیدایش زمینه های شکوفایی اقتصادی اروپا که این قاره را به راهی سوق داد که کم کم مدرنیته خوانده می شد، سهمیه بودند. در وهله نخست، به روایت کنت پومرانز (۱)، اروپا در مقایسه با هند و یا چین، در درون خاک خود و یا در آمریکا، معادن طبیعی عظیمی در اختیار داشت که هنوز کم و بیش دست نخورده باقی مانده بودند. علاوه بر آن، توسعه نظام برده دارانه در کشت و زرع که بر مصادره نیروی کار و منابع ثروت استوار بود، به این قاره امکان داد تا سرزمین های زراعی وسیعی را تصاحب نماید. در طول قرن هجدهم، حجم عظیمی از چوب لازم در ساخت ناو دریایی در اروپای غربی، در شمال سیبری، در آمریکای شمالی، و سپس در حاشیه سواحل غربی هند و برمه، و نیز در طول سواحل شمالی استرالیا تولید میشد. از سوی دیگر اروپا، از همان قرن هجدهم، به تدریج جمعیت مازاد خویش را به قاره آمریکا صادر کرده و بدینسان بر مشکلات ناشی از تراکم زیاده از حد جمعیت غلبه نمود، در حالیکه در طول قرن نوزدهم، برخی از مناطق آسیایی، در ابعادی فزاینده با این گونه مشکلات دست به گریبان بودند.

بنظر می رسد که در قرن هفدهم، سطح بازدهی کشاورزی در چین و هند، به مراتب بالاتر از اروپا بود. اما روش های جدید کشت و زرع و اشکال تولید انبوه، در قرن هجدهم، زمینه های جهشی واقعی را برای برخی از مناطق اروپا، برغم عدم توازن میان عرضه و تقاضا، فراهم آوردند. عامل مهم دیگر، واردات مواد غذایی از جزایر کارائیب، اقیانوس اطلس و یا قاره آمریکا، مانند شکر، یا ماهی غنی از نظر پروتئین بود، که به اروپای شمالی و غربی امکان داد تا مایحتاج غذایی یک جمعیت شهری رو به رشد را تأمین نماید. جمعیتی که در طول این قرن رشدی به مراتب سریعتر از چین، هند و یا خاور میانه داشت. ظاهراً بغیر از ژاپن و برخی از مناطق ساحلی چین، واردات مواد غذایی از راه دریا در سایر کشور های آسیا و یا شمال آفریقا بسیار محدود بود. در شرایطی که سرمایه گذاری در بخش حمل و نقل بسرعت در اروپا رو به گسترش بود، حمل و نقل و تجارت داخلی در چین دیگر به « سطح بالایی از توازن کاذب» (۲) رسیده بود. امکانات ترابری آنان تنها جوابگوی سطح نازلی از تقاضا بوده و در تأمین شرایط رشد آن ناتوان بود.

باز هم چنانچه کنت پومرانز نشان داده است، اروپای شمالی و غربی بسرعت توانست از ذغال سنگ خود به نحو احسن بهره برداری کند. این محصول از سرزمینهای دور وارد شده بود تا انرژی لازمی را که انقلابات فنی در چهارچوب زندگی روزمره و سپس در زمینه تولیدات صنعتی طلب می کرد، فراهم سازد.

در مقایسه، تردیدی نیست که بهره برداری از منابع سوخت معدنی چین، مدفون در مناطق دور افتاده شمال و منچوری، بسیار محدود بود. ذغال سنگ در پیدایش یک سلسله از اختراعات در بریتانیای کبیر سهم مهمی داشته است. استخراج معادن بدلیل عمق زیادشان نیازمند به پمپ بود. نو آوری های تکنولوژیک در زمینه پمپاژ، تکامل صنعت ذوب آهن و شناخت بهتری از خلأ جوی را با خودبه همراه آوردند و تأثیر این تحولات در زمینه سازی یک جهش کیفی بسیار تعیین کننده بود. اگرچه هنوز به اختراعاتی چون (La jenny ۳) و یا ماشین بخار نیاز بود تا نرخ رشد اقتصادی، که شاخص عمده تحلیل های برخی از متخصصین تاریخ اقتصادی است، بهبود یابد، اما مجموعه این ابتکارات از همان سالهای ۱۸۲۰-۱۸۳۰ برتری بارز اروپایی ها در زمینه تکنولوژی نظامی را تضمین نمودند.

اروپای شمالی و غربی و مستعمرات آمریکایی آن به لطف سه برگ برنده دیگر نیز به امتیازات روز افزونی دست یافتند. این برگ های برنده اگرچه بیشتر سیاسی و یا اجتماعی بودند تا اقتصادی، خلق های این کشور ها را تشویق به صدور قدرت خویش در عرصه بین المللی نمودند و اهمیت آنان کمتر از عوامل اقتصادی مطرح شده توسط پامرانز نیست. عامل نخست، ثبات نسبی نهادهای قانونی در این کشور ها بود که تضمین می کردند که تلاش در جهت ترقی اقتصادی بی پاداش نخواهد ماند. توسعه مفاهیم حقوقی مربوط به مالکیت فکری، در خارج از بریتانیای کبیر، بسیار به کندي صورت می گرفت، در حالیکه در قانون بریتانیای کبیر و قوانین رایج در سایر کشور های قاره اروپا ضمانت های محکمی در زمینه رعایت حقوق خانوادگی و بطور کلی فردی وجود داشت.

برای مخترعین و سایر پیشگامان هشیار، راه ثروت اندوختن باز بود. در اروپای غربی، چه در شهر و چه در روستا، دارایی های مردم در مجموع از هر گونه خطر مصادره دولتی، و یا هر شکلی از تصرف ارضی از جانب خانسالاران در امان بود. زمامداران این کشور ها نیز، نسل اندر نسل، بدلیل ثبات جغرافیایی شان، منافع خویش را در حمایت از حفظ و بهبود این قوانین می دیدند. دولت ها و نخبگان اروپا، در پی جنگهای ایدئولوژیک قرن هفدهم، بطور ضمنی توافق کرده بودند که حقوق مالکیت چندان آسیب نبیند. طی جنگ ها و انقلابات در فرانسه و در سراسر اروپا، تنها کلیسا و اقلیت کوچکی از خانواده های اشرافی بکلی از زمین ها و امتیازات خود محروم گشتند. و البته برخی از این خانواده ها پس از ۱۸۱۵ موفق شدند تا اموالشان را باز پس بگیرند.

مفهوم مالکیت در جوامع اروپای شرقی، در آسیا و در آفریقا، ظاهراً در مقیاس به مراتب وسیع تری تابع ناملایمات ناشی از دخالت دولت بوده است. البته نباید مانند برخی از تئوریسین های استبداد شرقی مانند فرانسوا برنیه، نویسنده قرن هفدهم، در اهمیت این امر مبالغه نمود، اما در این زمینه تفاوت آشکاری میان اروپای غربی و رقبایش به چشم می خورد. خاندان های سلطنتی حاکم در آسیا و در آفریقا، غالباً از هر گونه رشد ثروت نزد افرادی که خارج از حلقه خویشان و نزدیکشان بودند ممانعت بعمل می آوردند. بطور مثال نزد آشنائی ها در آفریقای غربی عملاً دولت همه راههای پیشرفت را برای بردگان و مردم عادی مسدود کرده بود، و ثروتمندان نیز با پیش برداشت های هنگفت پس از مرگ تنبیه می شدند. سلطان های عثمانی، خانواده های بزرگ بازرگان خویش را با تحمیل قراردادهای دولتی که برایشان بسیار گران تمام میشد تحت فشار قرار می دادند. چنین رویکرد هایی ظاهراً آنقدر ها در چین، که در آن معمولاً دگرگونی های سیاسی تعلیق حقوق این و آن خاندان را در پی نداشت، رایج نبود (...)

امتیاز رقابتی دوم، که اروپایی های شمالی و غربی و نیز آمریکایی ها در میان مدت از آن بهره بردند را باید در عرصه فضای تجاری جستجو نمود. آنان از همان زمان نهاد های مالی مستقل، چه در برابر اموال شخصی تجار بزرگ و چه در برابر خود سري های دولتی، را بسط و گسترش داده بودند. هلندی ها نقشی پیشگام در تأسیس شرکت های سهامی، دقیقاً به منظور مقابله با خطرات اجتناب ناپذیری که محموله های تجاری دور برد را تهدید می کردند، داشتند. کمپانی هلندی هند شرقی نخستین شرکتی بود که امر مسئولیت مشترک در مخاطرات را به مرحله اجرا در آورده و تفکیک اکید میان مدیر و مالک، که نقشی عمده در تکوین سرمایه داری مدرن ایفا خواهد کرد، را تدوین نمود. واقعیت آنست که ظاهراً از زمان دولت شهر های ایتالیایی در آغاز عصر مدرن، اروپای غربی به ابتکاراتی پی در پی در زمینه تجاری دست زده است. بر عکس، حتی پو یا ترین و پر رونق ترین شرکت های چینی تلاش می کردند تا منابع ثروت را با حفظ مدیریت آن در چهارچوب محدود کانون خانوادگی کنترل نمایند. در بریتانیای کبیر، بانک انگلستان نظارتی مستقل بر اوضاع و احوال اقتصادی اعمال می کرد. مفهوم قرض ملی، مورد حمایت طبقه تجار و مالکین، به خزانه داری ملی چنان شفافیتی داد که در کشور های دیگر حتی قابل تصور نبود. قرض ملی در عمل به نوعی نماد ملی بدل شده و مردم آنرا مظهر جو اعتماد کامل میان نخبگان و دولت می دانستند. پیدایش اسکناس و ازدیاد سریع بانکهای محلی در بریتانیای کبیر و آمریکای شمالی موجبات تسهیل قرض و وام را فراهم آوردند. امری که به دول اروپایی و نهاد های مالی امکان می داد تا نه تنها از انقلابات فنی خودی، بلکه از انقلابات فنی سایر قاره ها نیز بهره ور شوند. چینی و چای چین، ادویه ژاوا و منسوجات هند میان ارواره های نیرومند آنان تکه و پاره شدند.

اخیراً برخی از تاریخ نگاران بر مهارت و کاردانی انکار ناپذیر تجار بزرگ آسیا و خاور میانه انگشت گذاشته اند. تا پایان قرن هجدهم، تجار چین، هند و خاور میانه، بی تردید از ثروتمند ترین تجار جهان بودند. آنان در زمینه حسابداری و مدیریت، قطعاً چیزی از همتا های اروپایی خود کم نداشتند. بااین وجود، چهارچوب قانونی و نیز

اشکال سازماندهی شرکت‌های بزرگ در اروپا که فعالیت شرکت‌های بزرگ تجاری رانیز در بر می‌گرفت، عامل عمده پیشروی اروپای غربی و بی‌شک ژاپن گشت. بطور پارادوکسال، سرانجام ضمانت‌های قانونی و نوعی ثبات حقوق مالکیت، از سوی دولت‌های استعماری، که البته چندان هم در بند ترقی اقتصادی آفریقا و آسیا نبودند، برای تجار و سرمایه‌گذاران محلی به ارمغان آورده شد.

سومین امتیازی که برخی از مناطق اروپا از آن سود جستند، به مناسبات میان جنگ و امور مالی بر می‌گردد. بی‌پرده باید گفت که اروپایی‌ها در کشت و کشتار رقیب ندارند. پیوند میان جنگ، سرمایه‌گذاری و نوآوری‌های تجاری که زائیده جنگ‌های ایدئولوژیک خونین قرن هفدهم بود، همچنان به رشد روزافزون خود ادامه داده و قاره اروپا را در طول منازعات قرن هجدهم در جهان از قدرتی بلا منازع برخوردار ساخت. فنون جنگی اروپایی، بدلیل لزوم «زمینی - دریایی» بودن آن، بسیار پیچیده و پرهزینه بودند. دولت‌های اروپایی می‌بایست در عین حال به پیشبرد نیروهای خود چه از راه زمینی و چه دریایی نائل آیند.

ارزش محصولات کشاورزی بردگان در کارائیب چنان بود که در حوالی سال ۱۷۵۰ مبالغ هنگفتی به سرمایه‌گذاری در زمینه تأسیس سیستم‌های سوخت‌رسانی برای ناوهای امنیتی این جزایر تخصیص داده شد. هدف بریتانیا بی‌شک عمدتاً صف‌آرایی یک ناوگان عظیم در طول سواحل غربی آنان به منظور پیشگیری از هرگونه خطر تهاجم بود.

این امر مستلزم استقرار یک سیستم پیچیده سوخت‌رسانی و کنترل بود، و در عین حال با خود تشکل یک ناوگان دائمی قادر به اعزام به اقیانوس‌های دور دست، بسوی شرق و یا جزایر آنتیل را به همراه داشت. لزوم برابری نظامی با انگلیسی‌ها، در گستره قلمرو آنان، سایر دریا نوردان اروپایی را نیز ناچار ساخت تا خود را به شرایط نوین تطبیق دهند. نمونه بارز در این رابطه، پطر کبیر است که در آغاز قرن هجدهم به نوسازی ارتش و نیروی دریایی خود پرداخت، روندی که یک قرن و نیم پس از آن در ژاپن آغاز شد. اما همگام با فاصله گرفتن از قاره اروپا، تلاش در جهت نوسازی نیز کم و کمتر شد. دول آسیایی و یا دولت عثمانی بی‌تردید قادر به بسیج ناوگان‌های عظیمی بودند، اما در فونونی که تردد طولی‌المدت این ناوگان‌ها در دریا را امکان‌پذیر می‌ساختند، چندان تبحر نداشتند. تکنولوژی دریایی آنان نیز در مقایسه با اروپا پس از سال ۱۷۰۰ رفته‌رفته رو به زوال نهاد (...).

منازعات میان کشورهای میانه‌حال در اروپا، به نوبه خود نوآوری در زمینه تکنولوژی نظامی را رونق بخشیده و به ابداع سلاح‌های مرگبارتر و نیز تأمین سرمایه‌های لازم برای حفظ ارتشی رو به رشد متشکل از سربازان حرفه‌ای انجامید. و این روند، امتیازات روزافزونی برای تجارت اروپا و تجارت بین‌المللی تحت کنترل اروپا پائیان، در مقایسه با سایر کشورها، به همراه داشت. بخش اعظم ارزش اضافی حاصل از توسعه تجارت جهانی در قرن هجدهم، نصیب کشتی‌ها و شرکت‌های تجاری متعلق به اروپا گشته، و آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها که برده، ادویه، چلوار و یا چینی‌جات را تولید می‌کردند، از آن بی‌بهره ماندند. دلیل این امر آنست که اروپایی‌ها کنترل حمل و نقل و فروش این کالاها را در بزرگترین بازارهای جهان در اختیار داشتند. به همین ترتیب امر فروش حمایت و کمک نظامی به برخی از کشورهای خارجی، در واقع اروپا را از موازنه بازرگانی با سایر کشورهای جهان برخوردار ساخت. این امر حتی قبل از انقلاب صنعتی نیز صادق بود، زمانیکه کالا‌های اروپایی در بازار بین‌المللی گران‌تر و کم‌ارزش‌تر از محصولات آسیایی و آفریقایی بودند. اروپا شبکه روابط و فتوحات خود را گسترش داد و سرانجام ثمرات حاصل از انقلابات فنی دیگر خلق‌ها را نیز از آن خود ساخت (...).

گرایش غالب در بین تئوریسین‌ها و تاریخ‌نگاران در تعریف ناسیونالیسم در تاریخ، عموماً ارائه آن بعنوان یک پدیده تمام‌عیار اروپایی صادره به سراسر جهان در قرن نوزدهم بوده است. منازعات میان اروپایی‌ها، آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها، بذریع ناسیونالیسم را در سراسر جهان کاشت. بدین ترتیب ناسیونالیسم فرهنگی در ابتدا به اشکال گوناگون در سواحل ژاپن و سپس در هند و مصر در حوالی سال ۱۸۸۰، در چین در سال‌های ۱۹۰۰، و در امپراطوری عثمانی و آفریقایی شمالی پس از جنگ اول جهانی پدیدار شد. این پدیده اما تنها پس از جنگ دوم جهانی به آفریقایی سیاه رسید، یعنی زمانی که دیگر برای کاربرد غیر انحرافی آن بسیار دیر شده بود. این نگرش نزد نظریه پردازان عصر ویکتوریا و سپس امپراطوری بریتانیا بسیار متداول بوده است که ناسیونالیسم را ارمغان اروپا و آمریکایی شمالی برای کشورهای شرق و جنوب، از طریق دولتهای وابسته و شیوه آموزش و پرورش

غربی، دانسته و از این امر گاه به وجد آمده و گاه افسوس میخوردند. این تئوری در این اواخر هم بار دیگر از جانب برخی از روشنفکران آسیا و آفریقا از پستو ها بیرون کشیده شده و به نرخ روز در آمده است. آنان با انزجار از خالقین خویش یعنی سرمایه داری جهانی، تاریخشان را بعنوان تاریخی ارائه می دهند که در آن سرانجام اشکال هویت روستایی بویا، غیر متمرکز و اصیل، ناچار جای خود را به مظاهر ناسیونالیستی و قومیتی تحمیلی توسط سرمایه داری و خدمه آن دادند.

در این واقعیت تردیدی نیست که کشور هندوستان، بعنوان قلمرو ملی مشخص، محصول سلطه انگلیس بوده است، این امر عیناً در مورد الجزایر و ویتنام در رابطه با فرانسه، اندونزی در رابطه با هلند، و یا فیلیپین در رابطه با اسپانیا و سپس آمریکا، صدق می کند. یسوعی ها چین را کشور « فرهنگ کنفوسیوسی» می خوانند و مبلغین مذهبی در آفریقا حدود قلمرو هر « قبیله» را تعیین نموده و حتی زبان « آنان» را باز نویسی می کردند. مرز، گذرنامه، پول ملی و نهاد ندامتخانه های دولتی همگی از رهاورد های حاصل از سلطه اروپا هستند. در پی منازعات جهانی قرن نوزدهم بود که زمامداران این سرزمین ها به تدریج به مرز های «خود» و مردمان « خویش» واقف شدند. با این وجود باید گفت که در آفریقا و آسیا نیز، درست مانند اروپا، میهن ها و احساسات هویتی مشخص، قبل از توسعه طلبی اروپا و حتی در بدو پیدایش آن، حول ارزش هایی که از صرف وفاداری به یک خاندان سلطنتی فرا تر میرفت رخ نمودند، سپس از میان رفتند و سرانجام دوباره از نو پدیدار شدند. همین اشکال سازماندهی اجتماعی و همین روند ها در تقویت انواع گو ناگون ناسیونالیسم در قرون نوزدهم و بیستم بسیار مؤثر بودند. مسأله تنها « سنت های سرهم بندی شده » و یا یک آگاهی کاذب مورد حمایت نخبگان فکری غرب گرا و فرصت طلب نبود. و برعکس آنچه در قرون هفدهم و هجدهم در اروپا رخ داد، این اشکال ناسیونالیسم در جذب اشکال خلقی ناسیونالیسم که بعدها گسترش خواهند یافت، موفق نبودند. گرایشات وطن خواهانه ای که در قرن هجدهم میان مارات های هند غربی ریشه گرفت، چنان منحصر و خاص کاست های بالا دست بود که نتوانست جایگاه خویش را در بسیج مردمی قرون نوزدهم و بیستم بیابد.

دولت، بازار و وعاظ مذهبی توأم نقش مهمی در پیدایش اشکال گوناگون هویت وطن خواهانه در بسیاری از سرزمین های خارج از اروپا، حتی قبل از تهاجم استعماری قرن نوزدهم، داشته اند. این روند در مستعمرات اروپا در دنیای نو و در آفریقای جنوبی کاملاً آشکار است، چرا که در آن کرنول ها، آمریکایی ها و « آفریقایی های» بومی، به مراتب قبل از ۱۷۷۶ بطور جدی به مخالفت با فرمانداران اعزامی از مراکز قدرت استعماری و منافع تجاری آنان برخاستند. این امر در مورد برخی از ممالک عظیم آسیا نیز، که در آنها مفاهیم ملیت و قومیت به احتمال قوی در میان حکام نیز طرفدارانی داشت، صادق است. امپراطور کیان لونگ از رشادت سربازان قوم هان در دفاع از خاندان منچوریایی خویش بسیار خشنود بود، اما ظاهراً وی در عین حال یک احساس هویتی چینی را نیز نزد قوم هان تقویت نمود، امری که با همبستگی درونی منچوریایی ها مغایرت داشت. این احساس هویتی از خانواده ای به خانواده دیگر منتقل می شد و در متون کنفوسیوس به ثبت رسیده بود، و بویژه در شیوه های تحمیلی لباس پوشیدن و آرایش گیسوان، به چینی ها، توسط قوانین منچوریایی کاملاً به چشم میخورد.

این احساس هویتی غالباً در کشور های کوچکتر حاشیه ای که در اثر دور افتادگی و یا تقارب با دشمن آسیب پذیرتر بودند، بسیار شدید بود. اشراف و سران سیلان، از دیرباز از یک احساس غرور ملی در مقابل تمول های هند جنوبی و زیاده روی های پرتغالی ها برخوردار بودند. مدتها قبل از قرن نوزدهم، در برمه، کره و ویتنام (لا اقل ویتنام شمالی) نیز یک احساس هویتی ملهم از آئین های مذهبی خاص این کشورها، زبان مشترک و جنگ های طولانی شان علیه همسایگان مهاجم، چشمگیر بود. به موازات رشد احساس هویت وابسته به میهن، برای این فرهنگ ها و این کشور ها، کشور چین به نوعی الگو، که البته در عین حال باید از آن فاصله گرفت، بدل گشت. نزد ژاپنی ها نیز از مدتها پیش یک احساس فراگیر وطن خواهی ریشه دوانده بود، و تمایل داشت تا خود را از اشکال وطن پرستانه « وحشی» خارجی و نیز « وحشی های» داخلی، مانند قوم آینوس، متمایز سازد. این قوم، از قرن پانزدهم تاهجدهم، در روند عظیم « انقیاد طبیعت » ژاپن، به تدریج بسوی دور ترین و متروک ترین مناطق جزیره هوکایدو، رانده شدند (...).

در نتیجه، ویژگی اروپا لزوماً تنها در وجود دولت های نیرومند و اراده باور، یا حتی احساسات هویتی ناشی از دلبستگی به میهن که میراث گذشتگان و هنوز کمابیش مبهم بود خلاصه نمی شد. آنچه مایه شگفتی است، هماهنگی

این اشکال سیاسی با پویایی اقتصادی، تولید کاملاً جا افتاده سلاح های جنگی و رقابت بی امان میان کشور های کوچک در اروپا ست. ریشه های این «تمایزگرایی» موقتی و نسبی اروپا نباید تنها در یک عامل، بلکه در تجمع تصادفی ویژگی هائی جستجو شود که در سایر نقاط جهان نیز بطور جداگانه وجود داشتند. در این رابطه، قلب آسیای جنوب شرقی مثال بارزیست، چراکه که در آن احساس هویتی ماقبل استعماری بسیار قوی بوده و منازعات میان کشور های میانه حال تاریخی طولانی داشت. و در واقع، تمایزگرایی اروپا امتیازی پر دردسر بود. از همان سالهای ۱۸۷۰، ژاپن کم و بیش در راهی که به این کشور امکان نیل به نوعی از مدرنیته را میداد، قدم نهاده بود. اگر صرفاً بر مسائلی چون احتمالات اقتصادی، احساسات هویتی میهنی و قدرت دولت تأکید کنیم، از یک عنصر اساسی غافل شده ایم. و آن همانا تکامل سریع بافت اجتماعی در اروپا و آمریکا در قرن هجدهم است، که به شهروندان امکان داد تا از طریق گرد همایی و بحث و تبادل نظر، نهاد ها را متحول سازند و سپس در ادامه این روند، مسلح به ابزار هایی مؤثر، به تولید و تجمع ثروت، قدرت و دانش بپردازند.

پاورقی ها:

۱ (کنت پومرانز، China, Europe, and the Great Divergence: the Modern World Economy, Princeton University Press, 2002.

۲ (مارک الوین، The Pattern of the Chinese Past, Stanford University Press, 1973.

۳ (ماتسین نخ ریسی.

آوریل ۲۰۰۶